

آزادي، برابري و جمهوري دمكراتيک: آري،

اما،

بدون فرهنگ مردمي و مردمي با فرهنگ، هرگز!

(قسمت اول اين نوشته اينک در سايت ايران - امروز و در بخش "سياست"، "آرشييو سياست" و در آنجا جزء مقالات ماه ژانويه تحت نام "براي آزادي، برابري و جمهوري" بايگاني شده است.)

مسئول سايت ايران آزاد

جواد ولدان

24.02.2004

www.Iran-Azad.De

Info@iran-azad.de

مرگ بر جامعه و افکار متعفن مردسالاري
مرگ بر جامعه و افکار قرون وسطاني بزرگسالاري
مرگ بر انحصار طلبان خود بين در خارج و داخل کشور

هشدار به تامامي نيروهاي مردمي بويژه جوانان، زنان و روشنفکران خارج از کشور

قسمت نهم و دهم

خواب يلدا

شب که مي آيد و مي کويد پشت را،
به خودم مي گويم:

من همين فردا

کاري خواهم کرد کاري کارستان....

و به انبار کتان فقر کبريتي خواهم زد،

تا همه نارفيقان من و تو بگويند:

"فلاني سايه اش سنگينه پولش از پارو بالا ميرد...."

و در آن لحظه من مرد پيروي خواهم بود

و همه مردم، با فداکاري يك بو تيمار،

کار و نان خود را در دريا مي ريزند

تا که جشن شفق سرخ گلستان مرا

باز لال خون صادقشان

بر فراز شهر آدين بندند

و به دور نامم مشعل ها بفرورزند

و بگويند: "خسرو از خود ماست پيروي او دريست بهروزي ماست..."

و در اين هنگام است و در اين هنگام است

که به مادر خواهم گفتم:

غير از آن يخچال و ميل و ماشين

چه نشستي دل غافل، مادر

خوشبختي، خوشحالي اين است

که من و تو

ميان قلب پر مهر مردم باشيم

و به دنيا نوري ديگر بخشيم...

شب که مي آيد و مي کويد

پشت در را
به خودم می گویم
من همین فردا به شب سنگین و مزمن
که به روی پلک همسفرم خوابیده است
از پشت خنجر خواهم زد
و درون زخمش صدها بمب خواهم ریخت
تا اگر خواست بیازارد پلک او را
منفجر گردد، نابود شود....

من همین فردا
به رفیقانم که از عریانی می گیرند
خواهم گفت: گریه کار ابر است
من و تو با انگشتی چون شمشیر، من و تو با حرفی چون باروت
به عریانی پایان بخشیم
و بگوئیم به دنیا، به فریاد بلند
عاقبت دیدید ما ما صاحب خورشید شدیم....
و در این هنگام است و در این هنگام است
که همان بوسه ی تو خواهم بود
کز سر مهر به خورشید دهی...

و منم شاد از این پیروزی
به "حمیده" روسری خواهم داد
تا که از باد جدائی نهراسد
و نگوید چه هوای سردی است
حیف شد مویم کوتاه کردم....

شب که می آید و می کوبد پشت در را
به خودم می گویم
اگر از خواب شب یلدا ما برخیزیم
ما همین فردا
کاری خواهیم کرد
کاری کارستان.....

سلام بر خسرو گل سرخ ما، سلام بر عشق تو که همواره در قلبمان جاوید خواهد ماند!

چکیده ای از قسمت اول تا هشتم این سلسله نوشتار(1)

در قسمت اول این مبحث از خطرات موجود جنبش ایران و مشکلاتی که مبارزات آزادیخواهانه ایران را تهدید میکند و نیز از خطرات آتی و پتانسیل فدایی ایران گفتگو کردیم. گفتیم که "تاج و عمامه در ایران آینده ای ندارد."

....

گفتم که،

یک روشنفکر واقعی، یک روشنفکر مجروح و یک روشنفکر دلسوز خود بتها را می شکنند و خود قاب عکس ها را می سوزانند و به مردم نیز بت شکنی و قاب عکس سوزانی یاد می دهد. تا مردم بتوانند خود بر خود حکومت کنند. اما یک روشنفکر ما آب و قدرت طلب، یک روشنفکر جاه طلب و مال پرست خواهان تعویض بت ها و قاب عکس ها با یکدیگر است. وی به مردم می آموزد که چطور قاب عکس ها و بت های قبلی را با قاب عکس های جدید و بنهای جدید عوض کنند. او می خواهد خود یک بت جدید و یک قاب عکس جدید برای مردم شود! مرگ بر اینگونه روشنفکرها و روشنفکرانها!

....

در قسمت دوم این نوشته با ذکر مثالی، و با گزارشی کوتاه از جلسات تبادل نظر انجمن متخصصان و پزشکان ایرانی مقیم آلمان در سال 1997 و جریان ساختن "خداشهر"، نتیجه اخلاقی از این مثال را

عرض کردم. ... و علاوه بر آن گفتم که از آلمان و اروپا رفتن، تنها مرسدس بنز خریدن، مینی ژوپ پوشیدن و هندی به دست گرفتن را یاد نگیریم.

و در قسمت سوم و چهارم گفتم که من تفاوتی میان سلطنت طلب و مشروطه خواه قائل نیستم و نمی شوم. "بفرمائید" و "بنشینید" و "بتمرگید" همه به یک معناست و همه در واقع یک عمل است اما در واژه ها و اشکال مختلف. با اینکه ظروف مختلف است، اما محتوا یکی است. گفتم که این آقایان با توجه به نام بد و جنایاتی که سلطنت در ایران بجای گذارده و با توجه به نام خوبی که از جنبش مشروطیت در تاریخ و در اذهان و اذهان مردم ایران به جای مانده است، خواستار آترناتیوتراشی برای خود هستند. آنها می خواهند به اصطلاح این دعوی ظاهری و بقول شیرازی ها این "دعوی زرگری" را میان خود علم کنند تا اگر مردم به دلیل تنفر به جا و حقه خود از نام و عمل سلطنت، سلطنت طلبان را انتخاب نکردند، شانسی داشته باشند و اینبار با نامی دیگر و زیر علم مشروطه خواهی حکومت را بدست گیرند و همان آش و همان کاسه را بار دیگر برگزار کنند و به خوردن و چپاول های خو گرفته خویش ادامه دهند. بقول ظریفی که می گفت: "خر همان خر است، لاکن پالانش عوض شده است."

سپس گفتم و می گویم که هموطن من، بیا و تنها و تنها یکبار دیگر انقلاب کن! اما انقلابی بکن که انقلاب باشد، انقلابی که سیستماتیک و سازمان یافته باشد. بیاید تنها و تنها به یکبار تمامی نیروهایمان را متمرکز کنیم و با افکار اولیه و مقدمات لازم، ابتدا با رجوع به قلب خود و بعد با پیشنویس قبلی و پلان، تنها یکبار دیگر انقلاب کنیم:

انقلاب در کشور و وجود خویشتن خویش، انقلاب در نفس خویش!

و شعارهای این انقلاب چنین باشد:

مرگ بر من!
مرگ بر من ساده نگر و قشری!
مرگ بر من عقل در چشم!
مرگ بر من حسود!
مرگ بر من غیبت کن!
مرگ بر من خاله زنک، دو به هم زن و فتنه بیا کن!

.....
آری بگو مرگ بر من، که اگر این روزها سفائن آمریکا، اروپا و ژاپن بر سطح مریخ سرخ فرود می آیند و در کشف آب و زندگی در آنجا به تلاشدند، من و تو جهان سومی، من و تو ایرانی، افغانی و آفریقائی هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

ما را سرگرم نگاه می دارند و خود به اکتشافات علمی و جهان و مرزهای نو بر می شتابند! و حاصل این کوششها و دسترنجشان را در چندین سال آینده (همچنانکه تا کنون رسمشان بوده است)، به من و تو جهان سومی به شکل آهن پاره های و ماتیک و سرخاب و ... به گزاف می فروشند. من و تو باید توی سر هم بزیم تا آنها آفائی کنند!!!

پس بگو مرگ بر من، بگو مرگ بر ما، مرگ بر من و مرگ بر مای گول خور و ساده دل و میش صفت! مرگ بر گرگانی که بر سر ما نهاده می شود که این گله را خوب هدایت کنند تا نکند که کسی به فکر این سوال بیفتد که آیا قیمت نفت و مواد خام ما را عادلانه می پردازند یا نه!

آری بگو مرگ بر من، بگو و بلند بگو مرگ بر ما که هر چه که به سرمان می آید، حَقمان است:

روزی ز سر سنگ عقابی به هوا خاست

از بهر طمع بال و پر خویش بیاراست

.....
.....

.....
از ماست که بر ماست!

و در قسمت پنجم و ششم گفتم که
بیا که دانه لطیفست رو ز دام مترس
به قمارخانه درآ و ز ننگ وام مترس
...

و گفتم که خدا نکند که به تو بگویم که در پول چاپ و نشر این چند صفحه سهیم شو، رنگت تغییر
میکند و ...

با رغبت به رستوران ایرانی و ... میروی و برای شکم و زیر شکمت پول خرج می کنی، اما برای
روشنی افکار دختر و پسر، برای آینده ایران، برای نسل آینده ات همچون عزرائیل که به مرده تو هم
به پولت می چسبی!!! و بدین دلیل است که شکم های ما جهان سومی ها، گنده و باسن هایمان
ماشا... اما مغزهایمان کوچک و ضعیف مانده است. کوچک مانده تا غرب و آمریکا بتواند مغزهای بزرگ
خودشان را، تا صنایع و تکنولوژی خودشان را تا هامبورگ و ... خودشان را به ما به گزاف بفروشند و
بیاندازند!!!

تو چه فکر می کنی؟ توی حاجی بازاری را، توی آقازاده را می گویم، تو پولداری که ده تا خانه می
سازی و سه تا ماشین رنگارنگ و ... سوار می شوی، دهها ساعت با تلفن موبیل پول مفت خرج می
کنی و خرید آخر هفته ات را هم باید به تقلید از اروپائیا از نیویورک و بوتیک های معروف آمریکا انجام
دهی.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد

می دانی؟ آیا تا کنون بدان اندیشیده ای که:

گر پرده برافتد، نه تو مانی و نه من!؟

فکر نمی کنی، که فوقش هفتاد ساله می شوی، شاید هم هشتاد ساله و ... عمر نوح که نمی کنی!
می کنی؟ پس برای چه حرص می زنی و پول جمع کنی؟ برای چه؟ که وراثت بخورند و به قبرت ...؟! دو
روزه دنیا را آنچنان چسبیده اید که هر که نداند، فکر می کند که عمر جاوید می کنید!!! اگر عمر جاوید
داشتید، چه می کردید؟!
.....

در این جامعه بدبخت ستمدیده و طاعون زده، در این خرابه های شام، در این ویرانه های فرهنگی در
این سرزمین به لحاظ علمی زلزله زده، در این کشور شاه و آخوند زده می بایست برای یک جامعه
مردمسالار و نه مردسالار، برای یک جامعه مردمسالار و نه بزرگسالار پیکار فرهنگی و علمی نمود.

من معتقدم که برای این ملت بت پرور، قاب عکس درست کن، برای این خلق مجیز گوی و محتاط و
معتاد، برای این جامعه سنتی زن ستیز، جوان ستیز، باید آلترناتیو ساخت.

آلترناتیو ما می بایست خود بت شکن باشد، بت شکنی که اما عکس خود را در ماه نبیند، بت شکنی که اما
آرم مکتب خود را در حفره های سیاه انیشتن نبیند. سوزنده قاب عکس ها باشد و نه خود بتی دیگر. و نه
اینکه خود قاب عکسی دیگر از خود و یا دیگران به دیوار مغزهای علیل گوسفندگونه آویزان کند.

سخن من یک کلام است: من می گویم بیائید بز نباشیم. اگر بز اول پرید ما هم نپریم.

سخن من یک کلام است: بیائید، پرواز بیاموزیم که پرنده مردنی است.

سخن من یک کلام است: آزادی. و در واقع از آغاز و تا به آخر این نوشتار تنها و تنها سخن از همین یک
کلمه است.

و گفتیم که ... بدین دلیل است که در دو سال پیش سایت اینترنتی خود را ایران-آزاد نام نهادم. که نه من به گروه و دسته و سازمانی وابسته ام و نه این سایت. تنها وابستگی من و این سایت به آزادی است و درک و محتوای این واژه. و بدین خاطر نیز هست که مقالات با محتوای علمی و فرهنگی و سیاسی و ... (و نه شعارها و لحن پراکنی ها و تهمت‌ها) را به هر شخص و گروهی که باشد تا بحال در این سایت آورده ایم. و بنابر اعتقاد این آزادی را به هنگامی می توان به مفهوم واقعی کلمه بدست آورد که تنها از دل، از دل خودم، از دل خودت نشئت گرفته باشد. که تنها برده ندا و آوا، برده الهام دلت باشی. و اگر دلت به تو گفت که حرف من به دلت می نشیند، و اگر دلت گفت که سخنم از درد دل تو سخن می گوید، آنگاه با دل و جان گوش دهی و با رغبت بخوانی.

و گفتیم که هر کسی از ظن خود شد یار من
از درون من نجست اسرار من

و بدان که: برخی متفکرند اندر ره دین،
می ترسم از آنکه بانگ آید روزی
برخی به گمان فتاده در راه یقین
کای بیخبران راه نه آن است و نه این

و نیز گفتم که ... با آغاز این نوشته ها و نشر آن به طریق اینترنت و جزوات کتبی از طریق دوستان و آشنایان اطراف، عکس العمل ها چندگونه بوده است. آنان که مرا تا کنون ساکت و سر به زیر تجربه کرده بودند، انگشت در دهان جویا شدند که آیا این گفتار و این نوشته ها را خود نوشتی؟ که من در جواب برخی از ایشان

و گفتم که ... و اما گروه‌های اصلی دیگر که در واقع روی سخنان من به آنان است، و برای آنها می نویسم. آنها جوانان و زنان می باشند. اینها همدردان من هستند. من که خود اگر چه مردم، اما برخی از اوقات و با دیدن برخی از جانواران عجیب و غریب در ظاهر مرد شرم دارم که نام خود را یک مرد شرقی، یک مرد ایرانی بگذارم. من که از جامعه بزرگسالار و مردسالار ایران زخم خورده ام، روی سخنم با جوانان و زنان است. روی سخنم با "کوچکتران فضول و جوانان بی ادب" است. روی سخنم با زنان، با "همخوابگان مفت و مسلم ما مردان"، روی سخنم و اظهار دردم با "آدم های آهنی و مطبخ و خورشت ایرانی درست کن"، روی سخنم با "ارضاءکنندگان به حق من مرد، مردسالار جامعه فئودالی و سرمایه دار"، روی سخنم با تو، با شما "ضعیفه ها" است.

روی سخنم با تو است ای دختر هجده ساله عاقل و عالم و باهوش که از ترس پدر ظالم و فاسد حق آزادی و رشد مسلمت در جامعه اروپا سلب می گردد. روی سخنم با نوست ای پسر جوانی که چون پسری، چون مردی، چون "جنس برتری" دوست دختر بر می گزینی و یا به حق برای ارضاء ...

و بیندیش مگر که چه تفاوتی است میان انسانها، مگر چه تفاوتی است میان جنسیت ها، مگر چه تفاوتی است میان نژاد ها و ملت‌ها. همه انسانیم، اختلافات و تفاوت فاحش نیز فراوان داریم. اما به لحاظ حقوقی همه با هم برابریم. چه زن و چه مرد! چه سیاه و چه زرد ژاپنی. چه همجنس باز و چه غیرهمجنس باز. پس اگر خودت و یا پدر نادان و متعصب و کورت، خواهرت را، دخترش را در عذاب و زنجیر سنت و مذهب و عرف نگاه می دارد، بیا و بیندیش! چاره ای بیندیش! چاره ای ساز، چاره ساز! چاره ای بساز که چاره باشد!

و در آخر قسمت پنجم و ششم خاطره ای از خاطرات بجای مانده، یادگاری از پدرم را برایتان نوشتم. و نتیجه اخلاقی از آن را به خود شما واگذار کردم.

و در قسمت هفتم و هشتم این نوشتار به به دو نکته اشاره کردم و نیز سه اعتراض و تذکر خود در "شب دشمنان" را بیان کردم.

گفتم که نکته اول:

اینکه وقتی من مرگ بر سنت و مرگ بر "جامعه بزرگسالار" را مطرح می‌کنم، اولاً این تنها شعار نیست و می‌بایست با این شعائر برخوردی عملی نمود. که در نوشتارهای آینده راه برخورد عملی را نیز بتدریج نشان خواهم داد. اما دیگر اینکه این شعارها و اعتقادات قلبی و عمل بدانها ابداً نباید تهدید و رعبی برای سالمندان محترم ما و بزرگان سنی ما بوجود آورد. کاملاً بر عکس بزرگان و بزرگترهای ما با لیاقت و تجاربی که دارند و با سعه صدر و تواضع خود باید بدون تعصب سنی شیوه‌های درست زندگی را به کوچکترها بیاموزند و اما اشتباهات خود و نسل‌های گذشته خویش را نیز بشناسند و از اعتراف به خطاها ایثاری نداشته باشند، که ارتکاب اشتباهات انسانی است و هر کس که خطا نمی‌کند، مطمئناً کسی است که دست به عمل هم نمی‌زند. اما همین بی‌عملی نیز از بزرگترین خطاهاست. اما ارتکاب اشتباه و عدم اعتراف به آن و بدتر از آن از موضع بالا و بزرگتر بودن برخورد کردن، این است که من برای تفاهمی نمی‌بینم و ندارم و با آن سخت در ستیزم.

.....

نکته بسیار مهم دیگر پرده برداشتن و افشاگری از واقعیتی است که بر من و بر ما در این چند هفته‌های اخیر گذشته است. تاب شنیدن حقایق را داری؟ پس گوش کن:

همچنان که بسیاری از شما خوانندگان این مطالب با خبرید، سایت خبری سیاسی ایران-امروز از اوائل ماه نوامبر 2003 اقدام به انتشار ترجمه‌های مقالات علمی من و نیز برخی از نوشته‌های من نمود. تا کنون در حدود ده تا از ترجمه‌ها و نوشته‌های من در بخش‌های مختلف این سایت از بخش زنان گرفته (ترجمه مصاحبه اشپیگل با شیرین عبادی)، تا در بخش "دیدگاه‌ها" سابق و "سیاست" فعلی این سایت (ترجمه تجزیه و تحلیل سیاسی اشپیگل از سیاست‌های بنیادگرایان و سیاست‌آلترناتیو تراشی آنها از جمله فعالیت‌های فعلی و نامزدی احتمالی محمد جواد لاریجانی برای انتخابات ریاست جمهوری آینده و نقشه‌های او در پی‌گیری‌های سیاست چین در ایران و ...)، و در بخش‌های "اندیشه" و "علمی" (ترجمه مقالاتی از مجله علمی آلمانی روانکاو از قبیل: قدردانی و تشکر، مکتب والای قدرشناسی، پنج خصلت اصلی، مصاحبه با میثائیل شردل: "با خواب دیدن خویش و دنیای خویش را بهتر می‌شناسیم"، تبلیغ برای منافع و علاوق خویش، و بالاخره نیز در بخش سیاست اولین قسمت از این سلسله نوشتار از من که تحت عنوان "آزادی، برابری و جمهوری دمکراتیک: آری، اما، بدون فرهنگ مردمی و مردمی با فرهنگ، هرگز!" که سایت ایران امروز این عنوان را تحت "برای آزادی، برابری و جمهوری" آورده بود و اینک در بخش آرشیو سیاست در زیر ماه ژانویه بایگانی نموده است.

همچنانکه می‌دانید و می‌بینید این سلسله نوشتار پی در پی است و من از همان ابتدا و بطور مرتب قسمتهای پدید این نوشتار را هم برای ایران امروز می‌فرستادم. اما چند هفته‌ای است که با کمال تعجب و تنفر شدید از این ماشه انحصارطلبانه گردانندگان این سایت، شاهد آنیم که دیگر از آوردن مقالات من خودداری می‌کنند، و این خودداری از انتشار نه تنها شامل این سلسله از نوشتار من که نیز شامل ترجمه‌های مقالات علمی من نیز می‌گردد. این رخداد و این انحصارطلبی از یک سایت اینترنتی که خود سردمداران حکومت را به دلیل سانسور در اینترنت تحت حمله قرار می‌دهد بسی جای شگفتی و نامردمی است. شما که هنوز سر قدرت نیامدید و به اینگونه سانسورها دست می‌زنید، پس وای به روزی که شما و سردمداران شما بر سر قدرت بیایند. اینجاست که خواننده عزیز پی می‌برد که چرا من خود در قریب به دو سال پیش اقدام به تاسیس سایت اینترنتی با نام ایران-آزاد کرده‌ام.

وقوع این انحصارطلبی و سانسور از طرف گردانندگان سایت ایران-امروز اتفاقی نیست. بلکه این بی‌خردی و اختناق در ارتباط با رخداد واقعیتی است که در هامبورگ اتفاق افتاده است. برای روشنی ذهن شما و افشاگری از اعمال نکبت بار انحصارطلبان شب پرستی که برخی نیز از پادوک‌ها و اعلامیه پخش کن‌های سردمداران جمهوریخواهی نیز هستند، باید این رخداد در هامبورگ را در اینجا تشریح کنم. پس بشنوید:

در هامبورگ سالهاست که عده ای بنام "شب یاران" یکبار در ماه گرد هم می آیند. من که اینک کمتر از یکسال و نیم در هامبورگ زندگی می کنم، تقریباً از اوایل اقامتم در این شهر با این عده آشنا شدم و با خوشحالی از اینکه بالاخره ایرانیان مقیم آلمان نیز به یادگیری از اقوام
.....

از طرف دیگر اما سایت ایران امروز به اعتراض به سانسور و اختناق در اینترنت از طرف رژیم می پردازد. کاری که خودشان در خارج از کشور انجام می دهند را برای دیگر مستبدان داخل کشور ناروا می پندارند. مرگ بر این يك بام و دو هوا. مرگ بر این ریاکاران خفاش گونه مقیم خارج از کشور. ما به گردانندگان سایت ایران امروز هشدار می دهیم یا خود را اصلاح کنند و مقالات خلقی همه شخصیتها و بینش های مردمی را در سایت خود بیاورند و یا اینکه اگر ترجیح می دهند که هوادار حزب خاص و سینه زن گروه ویژه ای هستند نام سایت خود را تغییر دهند و نام سایت "ایران- فدائی اکثریت و حزب توده" را برگزینند که با اعمال انحصار طلبانه ای که گردانندگان این سایت فعلاً انجام می دهند تنها این نام نیز برانزده آنان است.

و اما در اینجا به قسمت نهم و دهم این سلسله از نوشتار می پردازیم.

در ابتدا به این نکته پردازم که چرا من از کارهای سیاسی و وابستگی های گروهی گریزانم. وابستگی گروهی، به هر سازمان و یا حزبی که باشد، آدمی را همانند خر عساری پرورش می دهد. منظور مرا از عبارت "خر عساری" می فهمی؟! برای آندسته از خوانندگان جوانم که در خارج از کشور دنیا آمده اند و یا در خارج از ایران بزرگ شده اند، توضیح بیشتری می دهم. در ابتدا همین را بدان که مثال بارز خر عساری هوادار گروهها و احزابی چون فدائیان اکثریت، توده و اعضا و هواداران مجاهدین و دیگر گروهکها و گروهها هستند که چشم بسته و به فرمان "رهبر" خود را در چاه می اندازند. بین که سایت ایران- امروز تنها مقالات بی خطر و مقالات هواداران و اعضای اکثریت و توده را منتشر می کنند. این يك نمونه بارز خر عساری بودن گردانندگان این سایت است. تا همین چند روز پیش مقالات و تحلیلاتی را انتشار می دادند که باید در انتخابات شرکت کرد. کجا رفتند آن آقایان، در کدام سوراخ اینک پنهان گشته اید شما که از تحریم انتخابات منع می کردید؟!

اما در مفهوم و معنای واژه خر عساری: در گذشته های نه چندان دور در ایران، و به احتمال زیاد هنوز در کشورهای "عقب مانده" جهان سوم نیز از حیوان چهارپایی معمولاً الاغ برای چرخاندن چرخ آسیاب گندم و یا دستگاه عساری استفاده می کردند و یا می کنند. یعنی با بستن محور و تیر بلند چوبی به پشت (که در سطح افقی عمود بر) بدن چهارپا او را در دایره ای به حرکت وا می داشتند تا چرخ عساری و یا آسیاب بچرخد و بدین وسیله کار عساری به پیش رود و یا سنگهای آسیاب گندم را میان خودشان آرد کنند. از آنجا که کار این چهارپای بی زبان ساعات مدام از صبحگاهان تا به شام ادامه می یافت، برای جلوگیری از سرگیجه رفتن حیوان و تمرکز وی دو قطعه چرم یا پلاستیک در صورت او و در کنار چشمانش می بستند تا حیوان تنها جلو خود را ببیند و اطراف خود را مشاهده نکند. به همچون چهارپایی که دید محدودی داشته باشد و تنها آنرا ببیند که در جهت پیشبرد کار و منظور صاحب کار باشد، خر عساری می گوئیم.

و اما عضویت در گروه و سازمان های سیاسی و وابستگی به آنها آدمی را دقیقاً به همین خر عساری تبدیل می کند. و همین نیز دقیقاً خواسته سردمداران و رهبران احزاب و سازمانهاست. آنها با علم به این مطلب و اینکه افراد و اعضای خود را تنها در جهت منافع سازمانی خویش به تکاپو وادارند، با آگاهی قبلی و عمد به يك الاغ عساری تبدیل می کنند. و در واقع با وابستگی ها و بند و بست ها و انقیادهای سازمانی، رده بندی ها، درجات و طبقه بندی های گروهی به چشمان اعضای خود همان چرم و لاستیک را می آویزانند که صاحبان چهارپایان به الاغهای عساری خود. از اینروست که يك عضو سازمان و یا حزب تنها و تنها حزب و منافع حزبی و افکاری را می شناسد و می بیند که رهبران این احزاب وی را برای دیدن آنها تربیت کرده اند. و از اینروست که کارهای سیاسی و بخصوص کارهای سیاسی که در زیر قیمومیت احزاب و گروهها باشد، در موقعیت فعلی ایران، برای من به پیشیزی نمی آرزد. اکثر فعالیتها سیاسی قریب به اتفاق همه افراد و احزاب تنها برای بدست گرفتن قدرت و برتری و منافع

مالي و رهبري خود و گروه خود است. و از اينروست که براي اعتلای خواست هاي مردمی و پيروي مردمسالاری در ايران خواهان اشتغال به کارهاي فرهنگي و علمي مي باشم. مردم بايد حکومت کنند ته اشخاص و نه احزاب. در آینده در چگونگی آن توضیح بیشتری خواهم داد.

از طرف ديگر بايد بدانيم که بسياری از مسائل و مشکلات بشري با زمان حل مي شود. همانند سببي که خوردن آن قبل از رسيدن ما را به ناراحتي هاضمه دچار مي کند و يا دملي که نرسیده باشد را نمي توان قبل از وقت فشار داد، بسياری از مسائل و مشکلات اجتماعي سياسي نيز با زمان حل مي شوند. بسياری از اين مشکلات به هنگامی حل مي شوند که ما آمادگی و بلوغ آنها داشته باشيم. زمانی که بلحاظ فکري به اندازه کافی پرورش یافته باشيم و توانائی حل مسائل اجتماعي سياسي را خود داشته باشيم. بنابراین بجای تلاشهاي سياسي و فشارهاي بي مورد قبل از وقت به کارهاي خودشناسي، روانشناسي، فرهنگي و علمي پردازيد. اگر اين مشکلات فردي و شخصيتي من و تو، به درستي حل گردد، اگر جوابهاي صحيح زندگي فردي اجتماعي خویش را از اين مقولات علمي گرفتيم، اگر زمانی با برخورد به خود متوجه شدیم و با بينائی کامل دريافتيم که اگر همسايه من مرسدس سوار مي شود، لزومي ندارد که من نيز حتما همان نوع اتومبيل را برانم، اگر دريافتيد که اگر شوهر فلان کس مهندس و دکتر است، لزومي ندارد که به لحاظ حسادت و چشم هم چشمي شوهر من هم و يا فرزندم الا و بلا تحصيلات دانشگاهي داشته باشند.

اگر زمانی توانستيد خواسته ها و نيازهاي واقعي درون خویش را بشناسيد و طبق اين نيازهاي دروني و واقعي خود زندگي کنید، زمانی که انگیزه هاي صحيح زندگي شخصي و خانوادگی خویش را دريافتيد، زمانی که نه طبق برنامه هاي زندگي که از بيرون براي مي چينند، از مد روز و تلویزيون و کريستين ديور و ايوست لورنت که به تو ديکته مي شود، بلکه با اراده آزاد و انتخاب و خودآگاهی خريد و زندگي کردی، آنگاه و تنها آنگاه است که لياقت يك حکومت مردمی که خود نيز حاکم آن باشيد، را داريد. آنگاه است که آگاهانه و با چشمانی باز زندگي مي کنم، درس مي خوانم، کار مي کنم و دلائلش را درون خودم، قلب خودم و خواسته ها و نيازها و انگیزه هاي شخصي خودم تعيين مي کنند نه زن و مرد همسايه، نه دخترعمه و پسرخاله و نه "جي جي خانوم" و

براي رسيدن به چنين ارتقاء فکري، به چنين شعوري، به چنين بينائی و شعور دل، زمان لازم است و کار با خود و برخورد با خود. هيچيك از ما و از "ما" منظورم تمامی آدميان روي زمين است، از فقير و غني گرفته تا هر کس، به جز عده بسيار بسيار محدودی، در شرايطي ايده آل و كاملا سالم دنيا نيامده و در محيط و خانواده و شرايط كاملي نيز رشد و پرورش نيافته ايم. بنابراین هر کدام از ما آدميان به قول آلمانی ها يك کوله باري از مسائل و مشکلات کودکی و گذشته را با خود حمل مي کند. اگر واقعا مايل به حل مشکلات مسائل سياسي اجتماعي ايران هستيد، و نه فقط به هو و جنجال عادت کرده ايد، پس به خود پردازيد و در درجه نخست مسائل فردي و با مشکلات روحي و دروني خود، به حسادتهای بیش از اندازه و بيمورد، به غيبت و بدگوئی ها و فتنه بپا کردن ها و به نقاط سیاه روح خودتان پردازيد. در جستجوی روانکاو باشيد و با کمک يك متخصص و مشاور زندگي به خودشناسي بيشتر دست يابيد. دشمن را در خارج از خود نجوئيد که دشمن و عامل عدم خوشبختي شما در درون شما لانه کرده. تو خود دشمن خودت و در بسياری از مواقع تو خودت سد راه و سعادت خود مي گزدي. بنابراین:

مرو به هند و برو با خدای (يا بهتر است بگوئيم با "خود آي") خویش بساز
که هر کجا که ميروي آسمان همین رنگست

نگو آلمان بد است، نگو همسايه عيب دارد، عيب خود را بين! چه مي کنيم که همواره همان مي بينيم؟ چه مي کنند اروپائی ها، ژاپني ها و آمريکائی ها که در چند سال آینده هم انسان به مريخ خواهند فرستاد و چه مي کنند ايرونيها که همواره تاريخ گذشته را که بنگري يك غداره بند خون آشام آقا بالاسر روي سرمان آورده اند. و اين تا به امروز نيز ادامه دارد، يا شاه است و ساپه خدا يعني ظل الله و يا ولايت فقيه است و نشانه خدا. و همچون گوسفند و ميش و بز به کنترل ما مي پردازند. تا نکند يك بز لگد پيران هم يافت شود، تا نکند يك گل سرخي هم، تا يك صمد بهرنگي، تا يك ميرزاده عشقي،

يك فرخي يزدي، يك فروغ فرخزاد، يك اشرف دهقان نيز يافت شود، تا نكند كه يك ماهي سپاه فضولي هم پيدا شود كه سرش بوي قورمه سبزي بدهد و بخواهد بداند بعد از اين بركه چيست، بعد از اين رودخانه چه مي آيد، تا نپرسد كه چرا ما نفت داريم، اما آب و نان نداريم.

و زماني مشكل ما حل مي شود كه اين "ظل الله" ها و اين "نشانه هاي خدا" را به گور تاريخ سپاريم و من و تو، خودمان مستقيم و بدون واسطه و كارگزار و بدون نگاه معاملات املاكي يعني بدون آخوند و بدون پاپ به در خانه خدا ظاهر شويم و او را در قلبمان ببينيم. و براي ديدن او لزومي به مسجد رفتن نيست، كه در تواليت هم مي تواني او را ياد كني و ببيني، در خواب با توست، در اتاق خواب با توست، به هنگام خوابيدن با همسرت با توست، به هنگام زنا نيز با توست. خدائي كه نه در كليسا يافت مي شود و نه در مسجد و نه در ميخانه كه هم در كليسا مي تواند يافت شود و هم در مسجد و هم در ميخانه! باز هم متناقض حرف مي زني!!! نه؟!

بقول قهرمانان كليدر محمود دولت آبادي عزيز، كه از همين دوري چند هزار كيلومتری دستش را مي بوسم، و آرزوي موفقيت و سلامتي براي شما دارم، به لنگ هر كدام از ما نخي بسته اند و به شكلي وابسته و سرگرممان کرده اند. برخي بايد بدهكار باشد. برخي از ما اما بايد طلبكار باشد، برخي به نان شب محتاج و برخي نداند كه اموال و پولش را در كجاي جاي دهد. خلاصه هر كسي را بايد به فرمي سرگرم نمود و نخ وابستگي به لنگش بست. برخي بايد عضو سازمان مجاهدين بشوند و اگر انتقاد به ساحت مقدس مسعود و مريم كردند و دست و پاي وي را نبوسيدند به شكل فرد مسئله دار يعني به اذعان آنان در واقع "فرد شاخ دار" و راندازشان كرد. برخي بايد عضو توده و اكترتيت باشد و سايت ايران-امروز را به سايتي انحصار طلب و اختناق و قلب واقعات در خارج از كشور درآورد. سايتي كه يك جانبه و تنها در ارتباط با منافع گروهي و حزبي فعال و نوكر اعضاي حزب است و از آزادي مطبوعات بوئي نبرده است و مانند گروههاي انحصار طلب حاكم آزادي را تنها زماني دوست دارند كه خود در بند باشند. اما آزادي را براي آزادي و آزادي را براي همه نمي خواهند. مرگ بر انحصار طلب خود بين خارج از كشور. كه اگر تو بر سر قدرت بياني، فقط دار و دسته خودت و همفكران خودت را آزاد خواهي گذاشت. پس اگر اينطور است بگذار همان آخوند گنديده عصر حجري بماند. كه از اين لحاظ با تو تفاوتي كيفي ندارد!!!

گفتم كه براي حل همه و يا بيشتر مسائل و مشكلات بايد زمان، يعني اين پارامتر بسيار مهم، نيز فرا رسیده باشد. اينكه من معتقدم كه با كارهاي نظامي و يا سياسي فعال نمي توان واقعا مشكل و معضلات اجتماعي فرهنگي و علمي يك جامعه را حل نمود و اين كارها، اگر هم به موفقيت رسد همچون فشار دادن يك دمل قبل از وقت، و به سان يك كودتا مي مانند.

تحليلي كه من از شرايط سياسي، فرهنگي و اجتماعي جامعه ايران دارم اين است: جامعه و مردم ايران به لحاظ پارامترهاي فراواني در شرايط قرون وسطائي اروپا به سر مي برند. و بدین لحاظ است كه اين مشكلات اساسي قرون وسطائي هم براي حل خود زمان خود را مي خواهد. اين بدان معنا نيست كه ما دست روي دست بگذاريم و كاري نكنيم. اما دقيقا مطلب مهم همين جاست كه چه كاري را بايد انجام داد كه بيشترين راندمان و موثرترين گام را براي درهم پيچيدن بساط قرون وسطائي به ارمغان آورد. اول اينكه بدانيم شخصيت انسانهاي را كه به سن سي سال رسیده باشند كمتر مي توان عوض كرد (لطفا توجه كنيد به مقاله علمي مجله "روانكوي امروز" تحت عنوان "....."، كه من ترجمه کرده ام و در سايت ايران-آزاد آمده است و يا بزودي خواهد آمد). بنابراین مهمترین كار تدوين برنامه هاي تربيتي و ترتيب پيشنويس جامع و مرتبي است، كه براي كودكان از بدو تولد و به هنگام كودكستان و زمان مدرسه در نظر بگيريم. برنامه ريزي براي آموزش و پرورش كشور كه بسياري از معضلات از همينجا آغاز مي گردد. كاري بر اساس برنامه و فكر و نه همانند كارهاي ديگر ايراني "هللي هيو".

مشكلات افراد سي سال به بالا و اشخاصي كه به بلحاظ شخصيتي سنگ شده و كمتر قابل تغييرند، بايد به شكل طبيعي خود حل شود. اول افرادي كه بلحاظ سني ميان سي تا چهل، چهل و پنج هستند، اين واقعات را با پوست و گوشت خود لمس کرده اند و مي دانند كه من چه مي گويم. اگر كه خود نتوانند به لحاظ شخصيتي به شكل موثري و در جهت مثبت خود را تغيير دهند، اما به لحاظ درد و جراحتي كه از اين جامعه مردسالار و بزرگسالار متعفن خورده اند، مرا و افكار فرهنگي علمي نوين را

درك مي كنند و سدّي براي يك جامعه پيشرو با فرهنگي نوين و اساسي مدرن كه مدرنيت آن بر اساس نيازها و خصوصيات جامعه ايراني بنا شده باشد و نه از غرب و زهر مار وارد شده باشد، نخواهند بود.

بنابراين مشكلات اساسي ما با سالمندان ما و از سنين پنجاه به بالا خواهد بود. كه اينها همه را نيز نمي توان با يك چوب زد، بلكه افشار تحصيلكرده و روشني هم در ميان اين گروههاي سني به وفور به چشم مي خورند، كه مانع مهمي در راه يك جامعه پيشرو نخواهند گرديد. و در گل اما مشكل اين گروه سني بايد بطور طبيعي حل شود يعني با گذشت چندين دهه و مرگ طبيعي اين افشار، جامعه و تاريخ ايران خود مشكلي از مشكلات خود را كه همان از ميان رفتن اين سد براي جامعه نوين بوده است، حل كرده است.

بنابراين نکته بسيار پراهميني را بايد در اينجا تذكر دهم و آن اينست كه دشمن را و سدّ جامعه پيشرو را تنها كساني ندانيد كه بر سر قدرتند و حاكميت متعفن آنها را با پوست و گوشت لمس كرده و مي كنيم. نه اين يك نظام فكري و سيستماتيک در جامعه است، كه چنين فكر مي كند. بنا بر علم اقتصاد تا تقاضائي وجود نداشته باشد، عرضه اي هم وجود نخواهد داشت. بنابراين اگر چنين مرتجعين سالوسگر و شكلي جهره در حكومتند، و مي توانند با مفايح الجنان و دواي درد پشت قوزك و ... و نفس و فوت خود تجارت كنند، اين را بدان كه اين به خاطر مادر و مادر بزرگ من نيز هست كه اينده و زندگي خود و فرزندانش را به دست مشورت با چند مهره و سنگهاي تسبيح وامي گذارد و به استخاره در نزد شيخ بي سواد گنديده با افكار قرون وسطائي مي رود. بلكه اين به خاطر مادر من، عمه تو، خاله حسن و يا شايد هم خود تو باشد. و اين به خاطر بي فرهنگي اين جامعه است كه زن سه طلاقه اش را اول در بغل محلّل (كه از قضاي روزگار و تنها بر حسب اتفاق معمولا يك آخوند است)، بخواباند تا طبق گفته هاي دين مبين بر خودش دوباره حلال گردد. همه چيز دست خودشان است، خودشان حلال مي كنند، اگر دلشان خواست حرام مي كنند، نجس مي كنند، پاك مي دانند! اين اپوسفيان ها، اين مسلمانان و عالمان تشيع صفوي را مي گويم! مرگ بر اسلام صفوي و اسلام بني اميه.

مي فهمي تو عمه من، تو مادر من، تو "بزرگترهاي" ما، كه به ناحق اسم "بزرگتر" بر روي خود گذاشته ايد، مي فهمي كه با ما چه كرده ايد؟ مي فهمي؟ مي فهمي؟ مي فهمي كه با ما چه كرده اند؟ بخدا كه نمي فهمي! كه اگر مي فهميدي هنوز جواناني يافت نمي شدند كه به مكتب گمراهاني بروند كه آرم مكتب خود را در حفره هاي انشتين مشاهده بكنند. مي فهمي كه غرب و استعمار و استثمار چه بر سر ما آورده است؟ شعور و درك آنرا داري؟ يا فقط بلدي خوب پول براي شكمت در رستوران ايروني خرج كني!!! اي كارد به اين شكم بخورد كه اگر براي فهم و پيشرفت مغزت در تلاش نباشد! خوب مي خوري و خوب مي خوابي، زماني كه به تو بگويند كه اين كتاب را بخرپا به اين كار علمي و فرهنگي كمك كن، مثل اينكه هزار فحش خواهر و مادر به تو داده باشند. اگر ادعا مي كني كه حرفهاي مرا مي فهمي، پس چرا كارهاي عالمان سر بزير، آنان كه همچون درخت پر باري سر به زير دارند، از طرف تو بي اجر مي ماند؟!

مگر نه اين است كه داشتن يك رستوران ايروني در خارج از كشور به لحاظ مالي خيلي با صرفه تر است تا باز كردن يك كتابفروشي؟ هست يا نيست؟ مگر نه اين است كه هر ايراني بطور متوسط در سال تنها ده دقيقه كتاب مي خواند. هست يا نيست؟ پس اگر هست، اين بدان مفهوم است كه تو هنوز نيز مرا نمي فهمي!!! و با وجود اينكه قسمت نهم و دهم اين نوشتار را نيز در حال خواندن، هنوز مثل اين مي ماند كه به گوش برخي ها ياسين بخوانم. و اگر هست و اگر من حق دارم، بدان كه با اين جماعت به اكثریت گوسفند، بز و ميش ايروني، نمي توان يك حكومت جمهوري دمكراتيک كه استقلال خلق ها را هم محترم شمرد به پا كرد. پس اگر هست و اگر من حق دارم بايد همان راهي را برويم كه من و امثال من پيشنهاد مي كنند. مشكل را همانطور حل كنيم كه دردمنداني چون من دواي آنها دارند. يعني كار خودشناسي، يعني كار روانشناسي، يعني با خود و جامعه خود برخورد فرهنگي و علمي كردن. يعني خفه شدن و دست از شعار و دست از "مرگ بر چغندر ..." گفتن ها برداشتن. يعني "عروسك" نبودن و مورد سوءاستفاده اين و آن قرار نگرفتن و "بيلد زائونگ نشدن" و سر به زير به كاري آهسته و مدام پرداختن و همچون قطرات يك جويبار كه در زمان و با زمان دل سخت سنگ را هم مي شكافد، با كاري علمي و سيستماتيک جامعه اي نوين و پيشرو به پا كنيم.

و از این مسافت دور دست برادر عزیز هم‌رزم محمد هادی محمدی را می‌بوسم که برای ادبیات کودکان تلاش می‌کند و همچون محققینی دانشمند، سر به زیر و وارسته و با شکسته نفسی کامل او و همکاران محترمش به کاری والا و ارزشمند مشغولند و بی‌صدا و بدون بوق و کرنا به این مهم می‌پردازند. و سنگ اندازی‌های حکومتی را هم بر جان و دل می‌خرند تا کودک تو، تا کودک من، مثل من و تو گوسفند به بار نیاید. هر گونه کمکی که از من و سایت ایران آزاد برآید در خدمت این عزیزان از خود گذشته خواهیم بود.

با وجود سایت ایران-آزاد و فعالیتهای من، با وجود افراد دانشمندی چون محمد هادی محمدی و همکاران گرامیش، امروز دیگر اگر کسی واقعا مایل به کمکهای مالی و شرکت در کارهای علمی و فرهنگی باشد، کمتر موفق به پیدا کردن بهانه می‌شود. اگر یکبار در سال کمتر به رستوران بروی، بخوبی می‌توانی در کمکهای علمی و فرهنگی به آزادگانی که وقت و زندگیشان را در این کار می‌گذارند، سهیم شوی. خانم تحصیلکرده بظاهر مسلمان خارج از کشور که سفره ابوالفضل می‌اندازی و مال مفت به حلقوم غیبت کنان و فتنه پیاکنان می‌کنی، بجای این کار ننگین بیا و به کارهای علمی و فرهنگی کمک کن. تو ثروتمند، تویی که پولت از پارو بالا می‌رود، تویی حاجی بازاری دهها و صدها آلترناتیو برای کمکهای مالی و علمی فرهنگی داری! به من و سایت ایران آزاد کمک کن که بتواند برای خود یک کامپیوتر و تجهیزات فنی تهیه کند و بلحاظ فنی سایتی مدرن بسازد، که وقت کافی برای صرف به کارهای علمی و فرهنگی داشته باشیم! که دغدغه مالی و گرفتاری‌های گوناگون مالی نداشته و بتوانم یک یا چند لغت نامه تخصصی در خدمت محیط زیست بنویسم. مگر وقتی که تهران می‌روی از آب و هوای آلوده آنجا شکایت نداری؟ که بتوانم خاطراتم را که گوشه ناچیز از تاریخ قبل و بعد از انقلاب است، اما به لحاظ کیفی آموزنده و پر عبرت برای فرزندان تو و در رشته‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی و در خودشناسی حرفها و مطالب برای گفتن دارد، منتشر کنم. که بتوانم کتاب زندگی در ایران و مهاجرت را به تحریر بکشم.

و اما کار فرهنگی و حل مشکلات این جامعه آفت زده، شاه و آخوند زده، زمان می‌خواهد و چون عده‌ای از آقایان بریده‌های سیاسی و آشغال‌های احزاب خائن و فواحش سیاسی و پادوک‌های ایشان از آفتاب لس آنجلس و قمارخانه‌های لاس وگاس و اقامت در آلمان و انگلیس سرد و بارانی خسته شده‌اند و خاطر لطیفشان وطن را هوا کرده است، نمی‌توان به فوریت یک جمهوری آبیکی برای این آقایان راه انداخت تا خبر مرگشان را به ایران ببرند و قدم رنجه نموده و منتی بر سر من و خلق بگذارند و لطف کنند حکومت کنند. نه، نمی‌شود! حداقل تا شماها سنگهای عصر حجری زنده آید نمی‌شود. حکومتی مردمی و مردمسالار خواهیم داشت اما نه با وجود شما و نه در حیات شما!!! این را مطمئن باشید. که هر چه بهای خود را دارد و هر چه زمان لازم خود را می‌خواهد، که: گر صبر کنی ز غوره حلوا سازم! زمانی که تو روشنفکر وابسته متعفن، خائن متعلق به احزاب آشغال دار فانی را برای همیشه وداع گفته باشی، اوضاع ایران به لحاظ فرهنگی و سیاسی بهتر خواهد بود!

ز دلبری نتوان لاف زد به آسانی،
هزار نکته در این کار هست، تا دانی!
به جز شکر دهنی مایه هاست خوبی را؛
به خاتمی نتوان زد دم از سلیمانی!
هزار سلطنت و سروری بدان نرسد
که در دلی، به هنر، خویش را بگنجانی.
به همنشینین رندان سري فرو آور
که گنج‌ها است در این بی سري و سامانی
به نام طرهء دلبند خویش خیری کن
که تا خدایش نگه دارد از پریشانی!

چه کرده‌ها که بر انگیختی ز هستی من! -
مباد خسته سمندت، که تیز می‌رانی!

بیار بادهء رنگین، که يك حکایت راست
بگویم و بکنم رخنه در مسلماني:
”به خاک پای صبحي کشان! که تا من مست
”ستاده بر در میخانه ام به درباني،
”به هیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم
”که زیر خرقة نه زنار داشت پنهاني!“

مگیر چشم عنایت ز حال حافظ باز،
و گرنه حلا بگویم به آصف ثاني!

دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر کلیم خوش آنکه بر در میخانه برکش علمي

پاورقي

(1) آندسته از خوانندگان عزيزي که قسمتهاي قبل این گفتگو را نخوانده اند، لطفاً به بخش فارسي سايت ایران آزاد مراجعه فرمایند. و یا از طریق تماس تلفني و یا نامه الكترونيكي با من و یا دوستاني که با من در تماسند، مي توانيد قسمتهاي قبلي این نوشتار را تهیه نمائيد! و بهتر از همه آنکه آدرس نامه هاي الكترونيكي خود را براي من از طریق آدرس الكترونيكي زیر بفرستيد تا من قسمتهاي قبلي این نوشته و نیز قسمتهاي بعدي را بطور مرتب براي شما بفرستم!
e-Mail: Info@Iran-Azad.de ; Mobil: 0162 / 193 0 426

خواننده عزيز هموطن، دوست من!

در اینجا سخني با تو دارم! سخني که چون از دل بر مي آيد، مطمئنم که بر دل نیز مي نشيند! پس گوش کن!
تو که این مقالات پي در پي مرا مي خواني! اگر خود را همدرد و همدل من مي يابي و فکر مي کنی روی زخم هاي اصلي مردم ایران و نکات مهمي دست گذاشته ام، پس به من کمک کن، به خودت و به ما و به ما مردم ایران کمک کن و در اشاعه، کپی و تکثیر این نوشتار و افکار بکوش!
و اگر خواهان کمک هاي معنوي و مادي هستی با ما تماس بگیر:

آدرس نامه الكترونيكي: info@iran-azad.de
شماره تلفن موبيل: 0162 / 193 0 426

همچنين که در بالاي مقالات خود، خودم را معرفي مي کنم، من مسئول سايت اينترنتي ایران آزاد هستم. این سايت به هیچ گروه و دسته اي تعلق ندارد. این سايت در درجه اول يك سايت فرهنگي و علمي است. این سايت به تمام ایرانیان تعلق دارد. من و ما مسئول و گردانندگان سايت ایران آزاد انحصار طلب نيستيم و هر سخن حق و مطلب علمي و فرهنگي را که شعار، اهانت و تهمت نباشد تا کنون که قریب دو سال از تاسيس این سايت مي گذرد منتشر کرده ايم و منتشر نیز خواهيم کرد. براي متوجه شدن مواضع و درد ما ”سخن درد و درد سخن“ را که در قسمت فارسي و صفحه اول فارسي سايت توسط مسئول سايت نوشته شده است، بخوان! تمامی امکانات و مخارج مالي این سايت تا کنون از طریق درآمدهاي شخصي خود من تامین گردیده است. در روز هجدهم نوامبر سال دو هزار و سه يعني قریب به دو ماه پيش بسياري از تجهيزات شخصي و اداري متعلق به مسئول سايت ایران آزاد درديده شد. پرونده این دزدي نزد پليس جنائي هامبورگ بدین قرار است:

Az.: 032/1K/0832127/2003 (am 18.11.2003)

این تجهيزات دزدي شده که در خدمت سايت و اشاعه افکار و فرهنگ و در خدمت انتشار مقالات بسياري از شما عزيزان بود عبارتند از: کامپيوتر و مانيتور، ماشين چاپ سياه ليزر، دوربین عكاسي، دستگاه تلفن و فاکس و اتومات تلفن و مقداري ديگر از وسائل شخصي. از این تاريخ به بعد ما متاسفانه نتوانسته ايم، مطالب سايت را نوآوري کنیم! بعلت وضعيت به شدت اسفناك مالي و بعلت بيکاري مسئول سايت، ما مقدور به تهیه يك کامپيوتر جديد و تجهيزات ديگر نبوده و نيستيم. با اینکه

مسئول سایت ایران آزاد یعنی مهندس ولدان از تحصیلات عالی در رشته های مختلف در آلمان برخوردار است و چندین کتاب و صدها مقاله علمی و فرهنگی را به زبانهای فارسی و آلمانی ترجمه کرده است، مدتی است که با بیکاری مواجه است و یا به اشتغال به کارهای موقت و کم درآمد! بنابراین، تو هموطن که سخن مرا می خوانی و می شنوی اگر می توانی کمک کنی، کمک کن تا با کمک یکدیگر به مبارزات مردم ایران رنگی دیگر ببخشیم. این مبارزات در درجه اول باید مبارزه با فقر فرهنگی جامعه ما باشد. مبارزه با بی فرهنگی و بیسوادی! مبارزه با پیش قضاوتی و عقل در چشم داشتن! اگر تو با خواندن مقالات من و سایت من فکر می کنی که همفکر و همدرد منی، پس کمک کن و کمکهای تو می تواند چنین باشد:

- با کپی و تکثیر این مقالات به اشاعه این افکار و مبارزه با فقر فرهنگی و فرهنگ دست و پا گیر و عصر حجری مردسالاری و بزرگسالاری کمک کن!
- اگر قادر به کمک مالی هستی، کمک کن، که کمکهای تو هر چقدر هم که ناچیز باشد، چون از صمیم قلب و با نیت به مبارزه با فرهنگ مردسالاری و بزرگسالاری ارزشمند است.
- کمک کن تا بتوانیم تجهیزات کامپیوتری و دیگر تجهیزات سایت ایران آزاد را مجدداً تهیه کنیم و این سایت را چنانکه تا کنون از مطالب غنی فرهنگی و علمی برخوردار بوده، نوآوری و به روز گردانیم.
- ضمناً مهندس ولدان مترجم کتاب فاکتور چهار (از آلمانی به فارسی) هست. نویسنده این کتاب یعنی برادر زاده رئیس جمهور اسبق آلمان آقای ارنست اولریش فون وایتسزکر است. این کتاب مسائل و مشکلات آلودگیها و مسائل زیست محیطی جهان و ایران را بررسی می کند و راه حل های بسیار مهم و چشمگیری ارائه می دهد. **هموطن توجه داشته باش که ما تنها یک زمین داریم.** پس در حفظ آن با من و دیگر متخصصین کوشا باش! این کتاب را در هفت سال پیش ترجمه کرده ام که اینک چند ماهی است که به انتشار رسیده است. نسخه آلمانی و انگلیسی این کتاب بسیار مهم علمی از پر فروش ترین کتابهای سال 95 و 96 در آلمان و کشورهای انگلیسی زبان بوده است. ترجمه فارسی آنرا در آلمان از طریق من می توانید تهیه کنید. بهای این کتاب را با همت عالی خود بپردازید و از این طریق به کارهای پژوهشی و علمی بها دهید و پشتیبانی نمائید. درآمد این کتاب را به کارهای فرهنگی و پیشرفت سایت ایران آزاد تخصص داده ام.
- با من تماس بگیر و اگر می توانی در یافتن یک اشتغال به من کمک کن!

به امید روزی که ایرانی آزاد داشته باشیم و ایران آزاد تنها در اینترنت در دسترس ما نباشد!
به امید روزی که هیچکس بعلت اظهارات و عقایدش زندانی نگردد! به امید روزی که ملت ایران از سطحی نگری، قشری بودن و عقل در چشم داشتن رها گردد!

به امید روزی که بز نباشیم و گوسفند و گرگ هم نه!